

پاسخ اعتراض به سرهنگ، گلوله بود

گردآوری و تنظیم: سعیده ساجدی نیا

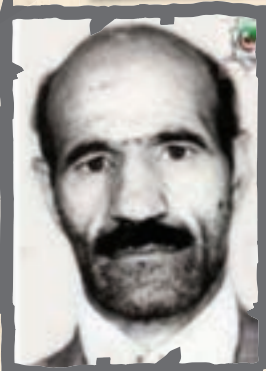


صبح‌های دهه اول محرم سال ۱۳۵۷ مراسم روضه‌ای در منزل آیت‌ا... قمی برگزار می‌شد. معمولاً اعلامیه‌های حضرت امام خمینی (ره) نیز آنجا توزیع می‌شد. روز دوم محرم که مصادف بود با یکشنبه، ۱۲ آذر ۱۳۵۷، محمدعلی حنایی صبح در روضه منزل آیت‌ا... قمی شرکت کرد و ساعت ۱۰:۳۰ که مراسم عزاداری تمام شد، به منزل مادرش در همان نزدیکی رفت تا خودش را برای نمازجماعت ظهر حرم مطهر رضوی آماده کند.

همین‌جا ختم نشد و دو گلوله دیگر از اسلحه ۳ به سرش شلیک شد و نام محمدعلی حنایی را برای همیشه در فهرست شهدای انقلابی مشهود ثبت کرد. مردمی که در راهپیمایی حضور داشتند، با مشاهده صحنه شهادت شهید حنایی بسیار برانگیخته شدند، به طوری که نظامیان و یگان زرهی که در چهارراه دانش حضور داشتند، به سرعت متواری شدند و مردم پیکر شهید را روی دست بلند کردند و با سردادن شعار راهی منزل آیت‌ا... قمی شدند و از آنجا نیز پیکر شهید را به منزل آیت‌ا... شیرازی بردند و تا شب در منزل ایشان نگهداری کردند تا اینکه ساعت هشت همان شب، پیکر شهید حنایی را برای مراسم تدفین به بهشت رضا (ع) بردند. شبانه او را غسل دادند و مراسم تدفین را به سرعت برگزار کردند تا نیروهای رژیم نتوانند مزاحمتی ایجاد کنند. شاید سن‌وسال‌داری‌های شهید آن روز را به خاطر بیاورند که چه جمعیتی برای تشییع پیکر این شهید شجاع در آن شب سرد و بارانی آمده بودند و در پایان مراسم، در جاده بهشت رضا (ع) ترافیک شده بود.

دکتر جعفر حنایی، فرزند شهید محمدعلی حنایی، حال‌وهوای آن روز پراسترس را این‌گونه روایت می‌کند: «پدر معمولاً هر جا می‌رفت، ساعت دو بعد از ظهر در منزل بود، اما آن روز دیر کرده بود و همین موضوع یکی از سربازان حاضر در آن درگیری، از تیراندازی به سمت مردم سر باز زد، اما سرهنگ طباطبایی با اسلحه‌اش او را به شهادت رساند. مشاهده این صحنه به روایت شاهدان عینی موجب ناراحتی محمدعلی حنایی شد، اما جواب اعتراض او هم گلوله بود. محمدعلی به کوچه‌های خیابان دانش شرقی پناه برد. با این حال، ماجرا به

شهادت در روز پیروزی



شهید احمد پورمحمد گل ختمی از جمله انقلابیونی است که در جریان وقایع ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ هدف اصابت گلوله نیروهای گارد شاهنشاهی قرار گرفت.

شهریور ۱۳۵۷ آیت‌ا... قمی پس از تحمل دوازده سال زندان، از بند رژیم شاهنشاهی آزاد شد و قصد عزیمت به مشهد کرد. در نخستین ساعت‌های عصر ۱۷ شهریور مردم مشهد در خیابان‌های منتهی به مسیر فرودگاه، تجمع و شروع به تظاهرات کردند. ازدحام جمعیت در فرودگاه به حدی بود که مأموران امنیتی رژیم تصمیم گرفتند آیت‌ا... قمی را با همان هواپیمایی که به مشهد آمده بود، دوباره به تهران بازگردانند.

اطلاع مردم از این تصمیم باعث درگیری آنان با مأموران حکومت شد. در جریان این درگیری‌ها چندده نفر زخمی و شهید شدند که در میان آن‌ها نام احمد پورمحمد گل ختمی هم به چشم می‌خورد.

او در زدوخوردهای مقابل پمپ‌بنزین خیابان گاراژدارها و خیابان ضد هدف اصابت گلوله نیروهای شاهنشاهی قرار گرفت و به سرعت در بیمارستان امام رضا (ع) مشهد بستری شد. سه‌تیره شهید پورمحمد گل ختمی اصابت کرد؛ یک تیر به دست و دو تیر هم به پا. تیر اولی باعث قطع دست او شد و تیرهای دیگر هم خون‌ریزی شدید از ناحیه سفیدران را به همراه داشت. او سه‌بار در بیمارستان

نگرانی ما را بیشتر کرد. به‌علت شلیک گلوله به سر پدرم، صورت ایشان به شدت آسیب دیده بود و برادرم که خودش در تظاهرات حضور داشت، از روی انگشتر پدرم توانست ایشان را شناسایی کند.

حدود ساعت سه بعد از ظهر برادرم به منزل آمد و برای اینکه مقدمات گفتن خبر شهادت پدر را آماده کند، ابتدا گفت: «بابا مجروح شده است.» گفتن همین جمله مادرم را منقلب کرد و وقتی پرسیدند که او را کجا برده‌اند، پاسخ داد: «نمی‌دانم؛ فقط ایشان را از معرکه خارج کردند.» هم‌زمان با شنیدن این خبر، مادرم به بیمارستان امام رضا (ع) و قائم (عج) رفت تا شاید بتواند خبری از پدرم به دست بیاورد، درحالی که پدر شهید شده بود و بعداً این خبر را به مادرم دادند.

آن زمان من هشت‌ساله بودم و معمولاً همراه پدرم در بیشتر راهپیمایی‌ها حضور داشتم. در آن روز من و مادرم برخورد کوتاهی با ایشان در خانه مادر بزرگم داشتیم و بعدها مادرم تعریف می‌کرد که آن روز پدرم گفته بود: «جعفر را با خودت ببر، بهتر است در تظاهرات امروز حضور نداشته باشی.» گویی به پدرم الهام شده بود که قرار است آن روز به شهادت برسد.»

گلوله نظامیان رژیم ستمشاهی در یکشنبه خونین سر سیدمحمد روحبخش باغی را هدف گرفت

شهید نوجوانی که رهبر معظم انقلاب شناسایی اش کرد

نوشته‌اند: «مادر شهید سیدمحمد روحبخش».

شهید سیدمحمد روحبخش باغی در هفده‌سالگی، وقتی شور مبارزه داشت، جان‌به‌جان آفرین تسلیم کرد. او دهم دی سال ۱۳۵۷ خودش را از پایین خیابان به بیت آیت‌ا... شیرازی رساند تا اعتراضش را با حضور در راهپیمایی بیان کند، اما هنگامی که نظامیان با تانک و اسلحه محدوده چهارراه نادری و بیت آیت‌ا... شیرازی را محاصره کردند، هدف گلوله رگبار مسلسل قرار گرفت و با اصابت تیر به سرش به شهادت رسید.

مادر شهید را دیدند، مشخصات سیدمحمد را از مادر پرسیدند و بعد او را به بالای پیکر شهید هدایت کردند. وقتی مادر، سیدمحمد را دید، به‌جای گریه و زاری، با صدای بلند گفت: «شیرم را حلال کردی پسر!» واکنش غیرمنتظره‌ای که در ذهن رهبر معظم انقلاب حک شد و سال‌ها بعد، وقتی پدر شهید، مرحوم روحبخش، به خدمت ایشان رسید، همان ابتدا خطاب به او پرسیدند: «شما پدر همان شهیدی هستید

که وقتی مادرش بر بالین پیکرش آمد، گفت شیرم را حلال کردی؟! این یادآوری خاطره برای پدر و همه خانواده مهم و ارزشمند است. مادر شهید خیلی زود و در سن ۵۴ سالگی از دنیا رفت. او از همه فرزندانش راضی بود، اما به اذعان خواهر و برادرها، علاقه‌اش به سیدمحمد چیز دیگری بود و به اینکه فرزندش را در راه انقلاب اسلامی و دین از دست داده بود، افتخار می‌کرد. روی سنگ مزارش هم

دو روز بود که سیدمحمد به خانه نیامده بود. مادرش چادر به سر کرد و سراسیمه به همه جاهایی که احتمال می‌داد، سرکشی کرد و بدون نتیجه و خبری به خانه بازگشت، تا اینکه به او گفتند سری هم به سردخانه بیمارستان امام رضا (ع) بزن. اسم سردخانه که آمد، استرس همه وجودش را فراگرفت. با این حال، نیمه‌جان خودش را به بیمارستان رساند و همان‌جا بود که رهبر معظم انقلاب را دید. ایشان که حال نزار

